

پیروزی در جنگ، شکست در صلح

ایرج آذرین

(۱)

در پایان سومین هفته جنگ ارتش آمریکا بغداد را فتح کرد. بنا به برخی گزارش‌ها، ارتش آمریکا در تدارک جنگ شهری در بغداد از چندی پیش با ارتش اسرائیل رابطه نزدیکی برقرار کرده بود تا از "تجارب" اسرائیل در ساحل غربی و نوار غزه، و بخصوص از "تجربه" اخیر ارتش اسرائیل در جنین، بهره ببرد. بغداد، اما، تقریباً بدون هیچ مقاومتی گشوده شد، و سقوط مجسمه میان‌تهی صدام حسین سمبل پایان کار رژیم بعثی شد. درگیریهای نظامی مدتی ادامه خواهد داشت، اما هدف نظامی جنگ هم اکنون حاصل شده است.

پیروزی جنگی آمریکا البته از لحاظ نظامی یک نا-حادثه است؛ چرا که حتی اگر تا سه روز پیش از نخستین شلیک جنگ نیز هیأت بازرسان سازمان ملل مشغول نابود کردن موشکهای عراق نبود، حتی اگر نخستین جنگ آمریکا در خلیج با صد هزار کشته نظامی بنیه ارتش عراق را کاهش نداده بود، و حتی اگر دوازده سال تحریم تجاری اقتصاد عراق را ویران نکرده بود، هنوز برای هر صاحب‌نظر نظامی روشن بود که پیروزی آمریکا به یمن برتری غیرقابل قیاس تسلیحاتی‌اش مسجل است. با اینهمه تحلیلگران بسیاری، حتی در رسانه‌های دست راستی محترم آمریکا، اظهار نگرانی میکنند که «آمریکا جنگ را برده است اما ممکنست صلح را نبازد». منظورشان اینست که آمریکا برای سر کار آوردن یک دولت دست‌نشانده آمریکا در عراق با دشواریهای جدی روبروست.

اهداف سیاسی آمریکا از این جنگ قطعاً شکل دادن به یک دولت دست‌نشانده آمریکا در عراق را در بر میگیرد، اما از این هدف به مراتب فراتر میرود، و حتی به ایجاد تناسب قوای جدیدی در منطقه (که بسود فراوان دولت حاضر اسرائیل باشد) محدود نمیمانند. در کشمکشهای دیپلماتیک تدارک جنگ برای همگان روشن شد که اهداف جنگ جاری آمریکا در عراق تمامی عرصه روابط بین‌المللی را در بر میگیرد. زمینه‌های تاریخی و اقتصادی عروج سیاست جهانی جدید آمریکا، اهداف امپریالیستی این سیاست جدید، و پایه‌های مادی توفیق و ناکامی این سیاست را در شماره‌های پیشین بارو بررسی کرده‌ایم (۱). بحث مقاله حاضر محدود به مساله عراق است. اما در ابتدا باید گفت آنچه از نظر تحلیلگران دشواری آمریکا در شکل دادن به دولت آینده عراق شمرده میشود نهایتاً بازتاب کنکرت بی‌پایگی مادی سیاستهای امپریالیستی دولت حاضر آمریکا در جهان معاصر است. بی‌پایگی مادی سیاست جهانی آمریکا باعث میشود که در هر گام، حتی در پی پیروزی جنگی، سیاست آمریکا با شرایط پیچیده‌تر، و حتی متناقضی، مواجه شود. این چنین است که اکنون، پس از پیروزی نظامی در عراق، سیاست دولت آمریکا در صلح صرفاً تعقیب سیاست جنگی به شیوه‌های دیگر است. احتمالاً در فاز صلح در عراق دولت آمریکا بیش از فاز جنگ نیازمند "تجارب" ارتش اسرائیل در مناطق اشغالی خواهد بود.

از نظر دولت آمریکا واضح است که اشغال نظامی عراق تا شکل گرفتن یک

دولت عراقی گوش بفرمان آمریکا میباید ادامه یابد. مقامات مختلف آمریکائی برآورد متفاوتی از مدت زمان اشغال نظامی عراق بدست میدهند: خوشبین‌ها یکسال، واقع بین‌ترها سه سال، برخی‌شان پنجسال، و حتی عده‌ای شان دهسال را مدت لازم برای عادی شدن اوضاع دانسته‌اند. تبلیغات آمریکا هنوز از "یک دولت دموکراتیک برای عراق" سخن میگوید، هرچند مقامات آمریکائی اکنون روشنتر میگویند که شکل دادن به چنین دولتی در بهترین حالت مطابق مدل لویی جرگه و دولت کرزای در افغانستان تعقیب میشود. اما قالب کردن چنین دولتی بعنوان یک "دولت دموکراتیک" به عراق و به افکار عمومی جهانی معضل بزرگی برای مقامات آمریکائی نمیسازد. ایده‌نولوگها، دانشگاهیان، و ژورنالیست‌ها شان، به همراهی داوطلبانه روشنفکران خودفروخته، و بویژه با همکاری نوکرمنشانه بخش اعظم نیروهای اپوزیسیون عراق، این کار را برایشان تسهیل خواهند کرد. (همانطور که در مورد افغانستان کردند). معضل اصلی آمریکا اینست که در وضعیت فعلی نفس شکل‌گیری یک دولت در عراق، یعنی نفس ایجاد دستگاهی که توان اداره کشور و کنترل جامعه را داشته باشد، بسیار دشوار بنظر میآید.

روایات ژورنالیستی معضل آمریکا را به دشواری در یافتن شخصیتی با اتوریته مشابه حمید کرزای در قحط الرجال بازار اپوزیسیون عراق تنزل میدهند. اما شکافهای قومی و مذهبی و منطقه‌ای موجود در جامعه عراق ریشه‌های عمیق اجتماعی و تاریخی دارد، و واقعیت ساده اینست که سیاست آمریکا برای تغییر رژیم و تشکیل یک دولت مطیع آمریکا در عراق بر تعمیم شکافهای موجود متکی بوده و هست. همین واقعیت توضیح تناقض پیروزی نظامی آمریکا در عراق و معضل آمریکا در شکل دادن به یک دولت باثبات در عراق است.

(۲)

در تمام طول موجودیت هفتاد ساله عراق پس از استقلال، شیوه دولت مرکزی برای حفظ یکپارچگی عراق پوشاندن شکافهای قومی و مذهبی و منطقه‌ای به ضرب زور و استبداد بوده است. از لحاظ تاریخی این شکافها میراث فروپاشی امپراتوری عثمانی در پایان جنگ اول جهانی است (همچنان که میراث دیگر امپراتوری عثمانی شکافهای قومی و مذهبی در بالکان است که در طول قرن بیستم مکرراً مایه بی‌ثباتی بالکان بود و از جمله در همین دهه گذشته به تجزیه یوگسلاوی منجر شد). کشور عراق، که پس از جنگ اول جهانی از ترکیب چند ولایت پیشین عثمانی ساخته شد، در دوره کوتاه استعمار رسمی بریتانیا (۱۹۳۲-۱۹۲۰) دارای یک دولت مدرن مرکزی شد. اما دولت مستعمراتی برای اداره امور عراق، مطابق شیوه معمول امپراتوری بریتانیا، اتوریته‌های سنتی نظیر شیوخ قبایل و مقامات مذهبی را که رو به افول داشتند، بخصوص با اعطای مالکیت زمینهای مشاع به شیوخ، تقویت کرد و بکار گرفت، و برای فیصل (رئیس عشیره‌ای در حجاز که در جنگ علیه عثمانی با قوای بریتانیا و «لارنس عربستان» همدست بود) سلطنت عراق را ساخت. به این ترتیب تقسیمات قومی و مذهبی پیشین حیات تازه‌ای یافتند و در پیکره دولت مدرن عراق نهادینه شدند. پس از استقلال، و بخصوص در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، رونق ناسیونالیسم عرب، چه با رویای پان عربیستی

یک کشور بزرگ عربی و چه با بیرون گذاردن اقوام غیرعرب (بخصوص کردها) از چنین پروژه‌ای، مولفه جدیدی به موانع یکپارچگی جامعه عراق افزود. دولت‌های کودتایی مکرر دهه ۱۹۶۰، که علیرغم احساسات تند ناسیونالیستی عربی تنها با تکیه بر وفاداری خویشاوندی و عشیرتی شانس بقاء مییافتند، بنوبه خود نقش پیوندهای سنتی را در حیات سیاسی جامعه افزایش میداد.

در سطح اقتصادی رشد مناسبات سرمایه‌داری صنعتی در عراق، که از دهه ۱۹۵۰ بطور جدی آغاز شده بود، در دهه ۱۹۷۰ آهنگ شتابان یافت، و مدرنیزاسیون دستگاه اداری، گسترش آموزش و پرورش، رشد شهرنشینی، و تضعیف مناسبات سنتی در روستا را به همراه داشت. اما دولت بعثی دوام دیکتاتوری حزبی خود (و بنحو فزاینده‌ای دیکتاتوری فردی) را با اتکاء به علقه قومی و پیوند عشیرتی و اشتراک در پس-زمینه مذهبی تضمین میکرد. دولت بعثی، آنجا نیز که با شیوخ سنتی عشیره‌ای درمیافتاد، به دلخواه خود دستنشانده‌ای را به شیخی عشیره منصوب میکرد و اتوریته سنتی معوجی را در خدمت مدرنیزاسیون به سبک بعث قرار میداد. به این ترتیب گسترش استثمار سرمایه‌داری برای زحمتکشان عراق در عین حال ستم دوگانه دولت مرکزی سرکوبگر و اقتدار ارتجاعی مراجع قدرت سنتی را تحکیم میکرد. تبعیضات قومی و مذهبی نیز لایه‌های دیگری بر این ستم مضاعف فرودستان جامعه میافزود. طبقات دارا و بالادست در جامعه عراق نیز سهم خواهی از قدرت اقتصادی و افزایش نفوذ سیاسی خود را از طریق تقویت اقتدار جماعت خود (چه مذهبی، چه عشیرتی و چه قومی) دنبال کردند، و احساسات سکتاریستی را در جامعه و در میان زحمتکشان دامن زدند.

در یکی دو دهه اخیر مداخله آشکار و پنهان همسایگان عراق، بخصوص ایران و ترکیه، در تقابلهای قومی و مذهبی جامعه عراق غالباً به عنوان عامل دیگری برای تضعیف یکپارچگی عراق ذکر میشود. در وضعیت فعلی واقعیت اینست که اعمال نفوذ دولتهای همسایه خود یک عامل بی ثباتی در عراق است، اما نفس وجود پیوندهای قومی و مذهبی کشورهای همسایه با بخشهایی از جامعه عراق (ایران و شیعیان عراق، ترکیه و ترکمنها)، و وجود اقلیت ملی معتنابه کرد در عراق و ایران و ترکیه، بخودی خود توضیح امکان مداخله دولتهای همسایه در عرصه سیاست عراق را توضیح نمیدهد. برعکس، چون جامعه عراق، به سبب روند مشخص تحولات اقتصادی-سیاسی در عراق، هیچگاه نتوانست بر تقسیمات تاریخی پیشامدرن خود غلبه کند، زمینه عینی مداخله دولتهای همسایه فراهم آمد. به عبارت دیگر، امکان مداخله دولتهای همسایه خود شاخص ناکامی عراق در غلبه بر تقسیمات قومی و مذهبی و عشیره‌ای است.

دیکتاتوری رژیم بعث برای سر پا نگاهداشتن این بنای شکننده تنها ملاط ارباب و زور عریان بر این ترکها میکشید. جامعه عراق را هیچگونه زندگی اجتماعی و سیاسی مشترک، جز طرف بودن همگانی با یک رژیم سرکوبگر، بهم پیوند نمیداد، و با سقوط رژیم صدام این جامعه میروید تا از محل ترکهای موجود بترکد و فروپریزد.

(۳)

دولت امریکا تدارک سیاسی برای سرنگونی رژیم صدام را با توسل به شکافهای قومی و مذهبی در جامعه عراق پیش برد. چنین شیوه‌ای البته سابقه طولانی‌ای در عملکرد امپراتوریهای استعماری در قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم دارد، اما برای دولت امریکا شیوه جدیدی است. بطور نمونه، در موارد متعدد دخالت در امریکای لاتین در نیمه دوم قرن بیستم، سیاست امریکا حمایت از جریان‌های سیاسی‌ای بود که ایده‌ولوژی و پلتفرم سیاسی آنها جهانشمول است و احزاب مشابه شان در تمام جوامع مدرن یافت میشوند (عموما دست راستی و گاهی راست مرکز). در مورد عراق و افغانستان (همچنان که بطور خفیفتری در دو جنگ بالکان در دهسال اخیر)، دولت امریکا یکسره به تقسیمات پیشامدرن جامعه متوسل شده است. توجیه این امر، بخصوص برای افکار عمومی غرب،

اکنون با رجوع آشکار یا ضمنی به "فرهنگ متمایز" و "اسلامی بودن" این جوامع صورت میگیرد؛ اما واقعیت اینست که انطباق منافع سیاستهای جهانی امپریالیستی و ارتجاع بومی به سبب ویژگیهای عملکرد نظام سرمایه داری معاصر، یعنی دوران گلوبالیزاسیون نئولیبرالی، ضروری شده است (۲).

به این ترتیب، امریکا اکنون میباید دولت آترناتیو خود را برای عراق از میان مجموعه رنگارنگی شکل دهد که متشکل است از: چند جریان اسلام سیاسی شیعه (که یا با دولت ایران پیوند دارند و یا مورد حمایت اینتلیجنت سرویس بریتانیا هستند)، نوادگان خاندان فیصل (که مورد حمایت عربستان اند)، کنگره ملی عراق (که یک مشت حقوق بگیر پنتاگون هستند و وزارت خارجه امریکا هم بعنوان یک نیروی سیاسی جدی نمیکردشان)، دو حزب کردی (که مدتهاست انعکاس خواسته‌های هیچ بخش اصلی جامعه کرد نیستند، و چون تنها به ضرب دستجات نظامی خود امکان حیات دارند، اکنون نقش آنها در عرصه سیاست به جنگ سالارانی که قشون کرایه میدهند تنزل کرده است)، و نظایر اینها. هر ترکیبی از این مجموعه ملقمه‌ای است که نه واجد حداقلی از ارزشهای سیاسی مشترک است و نه هیچ پروژه سیاسی واحدی را میتواند تعقیب کند. دولت آترناتیو برای عراق، با هر ترکیبی از این مجموعه که ساخته شود، تنها ظرفی برای چانه زدن، گروکشی، و امتیاز جویی متقابل گروههای نامتجانس تشکیل دهنده‌اش خواهد بود. بحران دائم سیاسی در چنین دولتی پیشاپیش تعبیه شده است، و مابه‌ازاء این امر برای جامعه عراق تنها میتواند شکافهای سکتاریستی را عمیقتر کند و جامعه را هرچه سریعتر به متلاشی شدن سوق دهد.

امید امریکا البته اینست که نیروهای حاضر در چنین ترکیب نامتجانسی از ترس امریکا با هم همکاری خواهند کرد. یا بعبارت بهتر، امریکا سیاستهای لازم را برای چنین دولتی تعیین میکند، و آنگاه شیعیان حاضر در دولت وظیفه کنترل توده زحمتکش شیعی را خواهند داشت، کردهای حاضر در دولت وظیفه آرام نگاهداشتن توده محروم کرد را، و الی آخر. ظاهراً این همان مدل موفق لویی جرگه افغانستان است، و با چنین درکی است که مشکل اصلی در یافتن حمید کرزای عراق خلاصه میشود. اما چنین چشم اندازی چند اشکال اساسی دارد: اولاً اینکه عراق مشابهتی با افغانستان ندارد. هم موقعیت عراق در کشمکشهای منطقه‌ای حساس‌تر است، هم مناسبات سیاسی و اقتصادی عراق با کشورهای منطقه برماتب پیچیده‌تر است، و هم عراق به سبب نفت اهمیت کیفیتی متفاوتی برای اقتصاد جهانی دارد. همه این عوامل باعث میشود تا دولتی که از بلوکهای قومی و مذهبی تشکیل شده باشد عرصه رقابت حاد میان گروه‌بندیهای مختلف طبقات بالادست عراق، اعم از عرب و کرد و ترکمن، یا شیعه و سنی و یزیدی، شود. این دولت با ثباتی نیست، حلقه گرهگاست.

ثانیاً، حتی در خود افغانستان نیز این مدل موفق از آب در نیامده است. بنا به گزارشهای جاری، ادامه کار دولت افغانستان بهیچوجه تضمین شده نیست و احتمال تغییر کرزای رسماً مورد بحث قرار دارد. حتی سران قبایل پشتو از حمید کرزای دل خوشی ندارند، و اگر امروز دولت افغانستان از جانب سران عشایر و اقوام مختلف صراحتاً چالش نمیشود صرفاً به سبب حضور نیروهای نظامی غرب در افغانستان است. محک باثباتی دولت افغانستان خروج نیروهای نظامی خارجی است؛ کماینکه امروز نیز خارج از محدوده کابل دولت کرزای اتوریته مستقیمی ندارد، و تنها با تکیه بر همین اتوریته‌های سنتی عشیرتی و مذهبی و جنگ سالاران است که امور افغانستان میچرخد.

پس نه فقط حضور نظامی امریکا در عراق در فاز صلح ادامه خواهد یافت، نه فقط، برخلاف افغانستان، دامنه حضور نظامی امریکا به پایتخت محدود نخواهد ماند، بلکه حضور نظامی امریکا در عراق به درازا خواهد کشید. در برابر اعتراضات محتوم توده محروم عراق، رهبران امثال احزاب شیعی و کرد همکار امریکا بتدریج از پایه توده‌ای شان منزوی خواهند شد. زور عریان ارتش

اشغالگر آمریکا تنها ضامن حفظ دولت آتی عراق خواهد بود، و دولت عراقی آلترناتیو آمریکا جز برگ انجیری برای پوشاندن حاکم نظامی آمریکا نخواهد بود.

(۴)

در چنین وضعیتی، اعتراض و مقابله با اشغال آمریکا محتوم است. مساله اینست که چه در وضعیت حاضر چه میتواند بکند. گرچه در بلبشوی حاضر گفتن این حرف بسیار خوش بینانه بنظر میاید، اما به نظر من واقعیت اینست که تحلیلا چه شانس خوبی دارد. یا به بیان دقیقتر، از لحاظ عینی آلترناتیو چه شانس خوبی دارد، هرچند از لحاظ ذهنی ضعیف (و شاید تقریبا ناموجود) باشد. این امر با دقیق شدن در کیفیت نیروهای سیاسی حاضر در صحنه امروز عراق نیز مشهود است.

عراق باسوادترین کشور عربی است، و بسیاری از بوروکراتها و درس خوانده‌های مقیم اروپا و آمریکا تحت تاثیر جو ضد سوسیالیستی غرب در ده-بیست سال گذشته اکنون عموما لیبرال هستند. حتی اگر فروپاشی اقتصادی-اجتماعی عراق پس از صدام سدی بر سیل بازگشت مهاجرین عراقی بگذارد، فعالیت این لشکر روشنفکران لیبرال در خارج کشور به احتمال زیاد سهم لیبرالیسم در فضای روشنفکری و مطبوعاتی عراق را بسرعت افزایش خواهد داد. اما اهداف امپریالیستی و حضور نظامی آمریکا در عراق مانع از این است که لیبرالیسم نیروی جدی در تعیین سرنوشت سیاسی عراق شود. آمریکا از لیبرالها حمایت نخواهد کرد، اما از سوی دیگر لیبرالها نمیتوانند و نه میخواهند مخالفت ریشه‌ای با سیاست آمریکا داشته باشند. بنابراین نقش لیبرالها بعنوان یک نیروی ناموش در صحنه سیاست عراق به شکوه کردن از وضعیت جاری، و تکرار مکررات فواید جامعه مبتنی بر قانون و محاسن آزادیهای سیاسی محدود خواهد ماند. باندهای بی‌هویت سیاسی امثال چلبی صرفا عامل آمریکا هستند و نخواهند توانست در بخشی از جامعه ریشه بدوانند. اینها جز مشتوی بوروکرات جیره‌خوار و دستجات باندهای ابزاری در عرصه سیاسی نخواهند داشت. از میان جریان‌های سیاسی جدی، در جریان این جنگ ناسیونالیسم عرب در عراق (و در کلیه کشورهای عرب) برآمد تازه‌ای یافت. اما دستکم تاکنون چنین بنظر میرسد که عروج مجدد ناسیونالیسم عرب بیشتر یک عکس‌العمل عاطفی به تحقیر و قلدری آمریکا باشد. به‌ررو اینقدر روشن است که در حال حاضر ناسیونالیسم عرب پروژه سیاسی اثباتی‌ای ندارد. جریان‌های مختلف اسلام سیاسی نیز اولا خود به گروهبندیهای متعدد (و گاه متخاصمی) تقسیم میشوند، ثانیاً عموما تحت تاثیر برآمد تازه ناسیونالیسم عرب ناگزیر از تاکید بیشتر بر مولفه ملی (چه عربی و چه عراقی) در پلاتفرم خود شده اند، و ثالثاً بیشترشان چشم‌انداز قدرتگیری خود را اکنون، اگر نه در همکاری تام و تمام با آمریکا، دستکم در کنار آمدن با آمریکا جستجو میکنند. دو حزب ناسیونالیست کرد، که هیچگاه پلاتفرم خود برای مساله ملی کرد را در متن افق وسیعتری که به نیروهای ترقی‌خواه در کل عراق تکیه کند قرار نداده اند، اکنون اساسا برنامه سیاسی مشخصی را تعقیب نمیکند و تنها با باد میچرخند و در پس رویدادها میدوند. این دو حزب سرنوشت خود را تماما به سیاست آمریکا گره زده اند، و چون از تحلیلگر هر رسانه‌ای هم نمیتوانند بشنوند که آمریکا هنوز برای آینده کردها در عراق طرح روشنی ندارد، اکنون راهی نمی بینند جز اینکه هم و غم شان را جلب رضایت و خودشیرینی برای ژنرالهای یک ستاره و درجه داران بی ستاره لشکر آمریکا در محل قرار دهند.

جریان‌های سیاسی‌ای که به استقبال سیاست آمریکا رفته اند، یا مقهور قدرت آمریکا شده اند، و در هر دو حال سیاستهای خود را از طریق انطباق با اهداف آمریکا در عراق دنبال میکنند، هیچگونه شانس برای افزایش اقتدار سیاسی خود به نیروی حمایت توده مردم ندارند. برعکس (و خودشان هم میدانند)، پیشروی سیاسی این جریان‌ها در گرو توفیق آنها در مهار نارضایتی و اعتراض مردم است. اشغال خارجی فی‌نفسه آنقدر تحقیرآمیز است که خشم و عصیان هر آدم آزادیخواهی را برانگیزد. اما مهمتر از آن، اهدافی که آمریکا از اشغال

عراق تعقیب میکند در وضعیت فعلی سرمایه‌داری جهانی (و با موقعیت فعلی آمریکا در اقتصاد جهانی) برای مردم عراق مشقات اقتصادی در بر خواهد داشت. در این نکته باید دقیق شد.

دولت آمریکا وعده بهبود وضعیت اقتصادی را به مردم عراق میدهد. امید آمریکا به بهبود وضعیت اقتصادی به این متکی است که، چون در مقایسه با وضعیت تحریم دوازده ساله هر میزان راه‌اندازی اقتصاد سطح درآمدها را عموما بالا میبرد، سلطه آمریکا از نظر توده مردم گشایشی در زندگی اقتصادی شان تلقی میشود. در چشم انداز اقتصادی‌ای که آمریکا برای آتیه عراق وعده میدهد، میزان درآمد سرانه عراق قطعاً پس از لغو تحریمها افزایش خواهد یافت، و سطح درآمد اقشار پائین نیز ترقی خواهد کرد. اما این چشم‌انداز چند نقطه ضعف اساسی دارد. اول اینکه اتخاذ چنین سیاستهای اقتصادی‌ای در گرو درجه‌ای از ثبات سیاسی است، و ایجاد ثبات سیاسی، همانطور که بالاتر دیدیم، معضل اصلی آمریکا در عراق پس از صدام را تشکیل میدهد. دوم اینکه حتی بر روی کاغذ نیز چنین افق اقتصادی‌ای نتایج معکوس مورد نظر آمریکا را ببار میاورد. چرا که حتی اگر بپذیریم که با گشتن چرخ اقتصاد عراق حتی سطح زندگی اقشار پائین عراق نسبت به دوران تحریم اقتصادی ترقی میکند، هنوز واقعیت اینست (و تجربه نیز نشان میدهد) که توده مردم سطح معاش امروز شان را تنها با سطح معاش دیروز شان مقایسه نمیکند، بلکه با سطح معاش امروز همسایه و همکار و رئیس و کارفرماشان میسنجند. بعبارت دیگر، از آنجا که توده مردم افزایش ثروت کل جامعه را میبینند، مساله حساس برای آنها بدرست میزان نابرابری در توزیع ثروت است. مساله اینجاست که، حتی در صورت تحقق رشد اقتصادی سریع در چند سال آینده، توزیع درآمدها در عراق به ضرر زحمتکشان بدتر خواهد شد. چرا که نظام اقتصادی‌ای که آمریکا برای عراق اشغالی مد نظر دارد مبتنی بر مدل نئولیبرالی بازار آزاد و سرمایه خصوصی است، و این نکته در سند سیاست امنیتی آمریکا که در سپتامبر سال گذشته اعلام شده نیز به صراحت قید شده است(۳). (شایعه تصمیم دولت آمریکا به خصوصی کردن نفت عراق از سوی سفیر سابق آمریکا در عربستان نیز تایید شده است.) حتی به فرض راه افتادن چرخهای اقتصادی عراق، افزایش فاصله درآمد طبقات پیاآمد بدیهی این مدل اقتصادی است.

در عراق اشغال شده توسط ارتش آمریکا، حتی بر متن بهترین دورنمای اقتصادی نئولیبرالی، و با توجه به ظرفیت و محدودیتهای جریان‌های سیاسی دیگر، زمینه برای رشد گرایش چپ در جامعه فراهم است. یا به عبارت بهتر، از زاویه توده زحمتکش و محروم عراق، جامعه اکنون آلترناتیو چپ را طلب میکند. معضل اصلی غیاب نیروی چپی است که نفوذ توده‌ای و پختگی سیاسی لازم برای این وضعیت را دارا باشد. به‌رحال، برای ساختن چنین چیزی نیز تنها راه پرداختن به وظایف چپ در شرایط حاضر است.

(۵)

هدف اصلی چپ عراق البته مقابله با سیاستهای امپریالیستی آمریکا در عراق است. مقابله نظامی با اشغالگری آمریکا (برخلاف مثلا مورد ویتنام) امروز گزینه چپ نیست. مبارزه چپ علیه سیاست امپریالیستی آمریکا در عراق امروز در سطح نظامی نمیتواند جریان یابد. عملیات انتحاری، چنانچه قول برخی جریان‌های اسلامی (عموما غیرعراقی) به چنین عملیاتی عملی شود، از لحاظ نظامی بی‌ثمر و از لحاظ سیاسی مخرب خواهد بود. موثرترین مقابله با حضور ارتش آمریکا مقابله با اهداف سیاسی‌ای است که حضور نظامی آمریکا به آنها خدمت میکند. آلترناتیو چپ باید از شکل‌گرفتن و مسلط شدن قدرت سیاسی مطلوب آمریکا در عراق جلوگیری کند. در شرایط حاضر که رژیم صدام تازه سقوط کرده و شیرازه دستگاه دولت از هم می‌پاشد، چپ میباید تلاش کند تا نهادهای قدرت مستقیم توده‌ای را سازمان دهد و این امر را آلترناتیو عملی‌ای در تقابل با تلاش آمریکا و نیروهای سیاسی در صحنه عراق برای شکل دادن به دولت تازه قرار دهد. وظیفه تاکتیکی چپ، حال با هر عنوان و شعاری که

مشخص شود، در محتوای خود باید ناظر بر «سازماندهی نهادهای قدرت مستقیم توده مردم» باشد.

تقابل چنین تاکتیکی با سیاست فوری آمریکا در عراق روشن است. سیاست فوری آمریکا گماشتن حاکم نظامی آمریکا بر عراق است. (چپاول در شهرها پس از سقوط رژیم صدام که از جانب ارتش آمریکا دستکم با ترغیب ضمنی همراه بوده است، قرار است زمینه حاکمیت نظامی آمریکا را فراهم کند.) در میان مدت آمریکا ناگزیر از تشکیل یک دولت دائمی عراقی و اعاده استقلال سیاسی عراق است؛ ولی همانطور که از طرحهای ارائه شده از طرف مقامات مختلف آمریکا پیداست، فاصله حاکم نظامی آمریکا تا تشکیل دولت دائم عراق آنقدر هست که این فاصله را انواع هیاتهای مشاور عراقی (حال تحت نام "شورای اداره عراق"، "اتوریته عراقی"، "دولت موقت"، یا هر نام دیگری) قرار است پر کنند. انواع این هیاتهای مشاور بطور رسمی تحت اتوریته حاکم نظامی آمریکائی قرار خواهند داشت، ولی با تشکیل دولت دائمی عراق نقش حاکمیت مستقیم آمریکا به پایان میرسد. اما همانطور که بالاتر بحث شد، دولت دائمی عراق فاقد انسجام و ثبات کافی خواهد بود، چنین دولتی تنها با ادامه اشغال ارتش آمریکا دوام خواهد آورد، و در نتیجه قدرت سیاسی در عمل همچنان در دست سران نظامی آمریکا باقی خواهد ماند. (به نظر برخی تحلیلگران در میان مدت محتمل است که آمریکا پایگاههای دائمی یا درازمدتی در عراق ایجاد کند و ادامه اشغال ارتش آمریکا تحت عنوان حضور در این پایگاهها انجام گیرد.)

طرح دیگری در مخالفت با نقشه های آمریکا خواهان رسیدگی سازمان ملل به مساله عراق پس از صدام و سپردن اداره عراق به ارگان گمارده سازمان ملل است. در محتوای خود این طرح جز ادامه رقابت برخی از دولتهای بزرگ اروپایی با آمریکا در صحنه سیاست بین المللی، و مشخصا رقابت در خاورمیانه، چیزی نیست. چنین طرحی از جانب چپ در عراق (و از جانب چپ در سطح بین المللی) نباید مورد حمایت قرار گیرد. گذشته از اینکه سازمان ملل یک نهاد غیردموکراتیک در سیاست بین المللی است، مشخصا در وضعیت حاضر دولتهای بزرگ اروپائی امثال فرانسه از چنین طرحی این هدف را دنبال میکنند تا امتیازی را که آمریکا با مبادرت به جنگ نسبت به آنها بدست آورده تاحدی جبران کنند. با توجه به توازن قوای واقعی میان دولتهای امپریالیست، حتی در صورت بسیار غیرمحتمل تحقق این طرح، معنای آن در عمل حتی خروج نیروهای آمریکا از عراق و جایگزینی آنها با نیروهای سازمان ملل نیست؛ بلکه صرفا واداشتن آمریکا به تاییدیه گرفتن از سازمان ملل برای حضور نیروهای نظامی خود در عراق خواهد بود. یا در بهترین حالت اضافه شدن نیروهای چند کشور اروپائی و عرب در کنار حضور ارتش آمریکا. فعل و انفعال مورد نظر این طرح در عمل سیاستهای امپریالیستی در عراق را خنثی نمیکند و در شرایط فعلی فرجهای برای ابراز وجود سیاسی توده مردم عراق نمیگشاید. با توجه به شرایط حاضر هیچگونه موجبی برای حمایت چپ از این قبیل طرحها وجود ندارد.

خروج نیروهای اشغالگر آمریکا از عراق قطعاً مطالبه درستی است، اما بعنوان شعار تاکتیکی مرحله فعلی برای چپ در عراق ناقص است. ناسیونالیسم عرب و تقریباً تمام دولتهای عرب نیز همین شعار را میدهند. حکمت موضعگیری دولتهای عرب البته بدو خنثی کردن فشار افکار عمومی کشورهای خودشان است؛ اما برای ناسیونالیسم عرب واقعا همینقدر کفایت میکند که در عراق یک دولت عرب بر سر کار باشد. زیر فشار همین ناسیونالیسم است که برخی از نیروهای اپوزیسیون عراق نیز که از حمله آمریکا به عراق حمایت کرده اند (نظیر مجلس اعلائی اسلامی) اکنون خواهان خروج ارتش آمریکا از عراق شده اند. حال یا ریاکاری میکنند و قصدشان اینست که نزد افکار عمومی دنیای عرب بیش از این بی اعتبار نشوند؛ و یا خود را در قامت دولت آینده عراق میبینند و شعار «خروج آمریکا» برایشان معادل شعار «دولت خود من» است. انرژی چپ، در همانحال که صرف مخالفت با اشغال نظامی آمریکا میشود،

باید بتواند روی کار آمدن دولتی از امثال مجلس اعلا و چلبی و نظایر اینها را نیز سد کند. پس چپ نمیتواند صرفا خواستار خروج فوری ارتش آمریکا باشد؛ بلکه میباید فوری مشغول سازمان دادن قدرت مستقیم تودهها نیز باشد. «نهادهای قدرت مستقیم توده‌ای» آترناتیو عملی چپ در برابر حاکمیت نظامی آمریکا و دولت عراقی دست نشانده متشکل از اپوزیسیون ارتجاعی و همکار آمریکاست.

ایجاد نهادهای قدرت مستقیم توده مردم، در سطح محله، در سطح شهر، در محل کار، در ادارات و کارخانجات، (انجمن، شورا، اتحادیه، میلیس، ...) امروز مبرم ترین وظیفه چپ در عراق است. این نهادها شکل ابتدائی و در عین حال شکل پایهای دولت آترناتیو چپ هستند. در کلیه تحولات بزرگ اجتماعی دو قرن گذشته، از انقلاب گرفته تا جنگ، از قحطی گرفته تا مصائب طبیعی، هرگاه جامعه با دوراهی مرگ و زندگی مواجه گشته، هرگاه قدرت دولتی از هم گسیخته، توده مردم زحمتکش به نیروی خلاقیت خود تلاش کرده اند تا خلاصی خود از وضعیت بحرانی را با تلاش همگانی برای سازمان دادن زندگی اجتماعی انجام دهند. سوسیالیستهای انقلابی حاملان آگاه این تجربههای تاریخی هستند. امروز در عراق نیز وظیفه سوسیالیستها تلاش برای بکار بستن خلاق این تجربهها در شرایط بحرانی و دشوار حاضر است. نمونههای تاریخی چنین تلاشهایی برای همه سوسیالیستها شناخته شده است و من قصد تکرار آنها را ندارم، تنها به چند جنبه برجسته این تجارب تاریخی که در شرایط امروز عراق حائز اهمیت ویژه است به اختصار تمام تاکید میکنم.

نخست اینکه این نهادها فراگیر هستند، یعنی باید تمام اهالی محل یا شهر، یا کارکنان اداره یا کارخانه را در بر بگیرند. در شرایط امروز عراق، این امر اهمیت دارد که این نهادها ظرف سازمانیابی زحمتکشان مستقل از جنسیت و قومیت و ملیت و مذهب باشد. تنها با ایجاد پیوند از پائین میان زحمتکشان بخشهای مختلف قومی و مذهبی جامعه عراق است که میتوان بر سکتاریسم احزاب قومی و مذهبی غلبه کرد. بدون چنین پراتیک مادیای هیچ درجه از روشننگری کارآیی نخواهد داشت.

دوم اینکه به درجهای که این نهادها ساخته میشوند باید تلاش کنند تا اداره کلیه امور اجتماعی در محدوده خود را در دست خود بگیرند. در همین رابطه باید تاکید کرد که بدست گرفتن اداره امور نباید بهیچوجه این نهادها را صرفا به بازوی اجرایی بدل کند. این نهادها باید بمشابه ارگان تصمیم گیرنده در حیطه خود عمل کنند، و هیچ اقدامی را که به تصویب این نهادها نرسیده باشد اجرا نکنند. چنانچه بر اتوریته تصمیم گیرنده این نهادها تاکید نشود، در شرایط امروز عراق، با توجه به از هم گسیختگی زندگی سیاسی و اجتماعی، این خطر وجود دارد که چنین نهادهایی بدل به بازوی اجرایی برای ارتش اشغالگر آمریکا یا ان جی او های بین المللی شوند. سوم اینکه این نهادها پست رهبری و ریاست ندارند؛ افراد و هیاتهایی که از جانب این نهادها مسئولیت و وظیفه‌ای بر دوش میگیرند صرفا نماینده این نهادها هستند، و بمجرد اینکه توده متشکل در این نهادها بخواهند میتوانند نمایندگان خود را عوض کنند یا قول و قرارهای آنها را نقض کنند. تکرار این اصل در شرایط امروز عراق اهمیتش از آنجاست که در شرایطی که احزاب اپوزیسیون رنگارنگ همکار آشکار و شرمگین آمریکا همگی متشکل هستند، این خطر وجود دارد که کادرهای این احزاب در این نهادها بر پستهای رهبری و ریاست چنگ بیندازند و این نهادها را در جهت سیاستهای خود بکار بگیرند.

(۶)

در لحظه فعلی چپ در عراق ضعیفتر از آنست که بتواند فوری بر معادلات سیاسی عراق تاثیر بگذارد، اما کوچکترین پیشروی چپ در جامعه عراق بلافاصله همبستگی عظیم بین المللی را بر خواهد انگیخت و با سیر تصاعدی در خود عراق نیرو خواهد گرفت. جنبش عظیم جهانی ضد جنگ که در ۱۵ فوریه گذشته رژه میلیونیاش را در سراسر دنیا همه دیدند، برخلاف تبلیغات رسانه‌های هوادار جنگ، آب نشده و به زمین فرو نرفته. کافیسست چپ در عراق

در عراق پر کرد، عراقیها را در یک جنبش یکپارچه متحد نمود، و میرفت تا یک دولت و ملت مدرن را بر مبنای خواست آزادی و استقلال از استعمارگران شکل دهد. اینبار نیز در مقابل سلطه جویی امپریالیسم آمریکا راه آزادی مردم عراق همچنان از یک «انقلاب کبیر عراقی» میگذرد، و پیش شرط انقلاب کبیر عراقی در آغاز قرن بیست و یکم اینبار نیز غلبه بر شکافهای مذهبی و قومی است.

۱۴ آوریل ۲۰۰۳

زیرنویسها:

۱- ایرج آذرین، «تئوری برای جنگ، تئوری برای مقاومت» بارو ۱۶، بهمن ۱۳۸۱؛ سودابه مهاجر، «درباره «جنگ پیشگیرانه» آمریکا علیه عراق» بارو ۱۴ و ۱۵، آذر و دی ۱۳۸۱؛ سودابه مهاجر، «جهان یکسال پس از ۱۱ سپتامبر»، بارو ۱۰ و ۱۱، مرداد و شهریور ۱۳۸۱؛ «تقسیم دوباره جهان آغاز میشود»، بارو ۴ و ۵، بهمن و اسفند ۱۳۸۰.

۲- برای تفصیل این نکته نگاه کنید به: ایرج آذرین، «۱۱ سپتامبر و نظم نوین امپریالیستی»، بارو ۱، آبان ۱۳۸۰، ص ۶-۷.

۳- نگاه کنید به فصل ششم سند «استراتژی امنیت ملی ایالات متحده آمریکا» (سپتامبر ۲۰۰۲)، در سایت اینترنتی کاخ سفید: www.whitehouse.gov/nsc/nss.html

نقطه اتکایی را نشان دهد، تا جنبش جهانی ضد جنگ با تمام قوا سر بلند کند و فشار آن سیاست آمریکا را جابجا کند. تاثیرات شکل گرفتن یک چپ اجتماعی در عراق به خود عراق محدود نمیماند، و فراتر از جهان عرب و منطقه خاورمیانه، در سطحی جهانی تاثیر برجای میگذارد. اگر «گلوبالیزاسیون» باعث شده تا رقابتهای امپریالیستی سر از افغانستان و عراق در آورد و مصائب جنگ آمریکا و بریتانیا را به مردم عراق تحمیل کند، همان گلوبالیزاسیون باعث میشود تا عروج چپ در عراق نیز بر سیاست جهانی تاثیر بگذارد. اگر چپ در عراق بتواند به درجهای قدرت مستقیم مردم را به صحنه بیاورد، این دورنما غیرواقعی نیست که قدرت همبستگی جهانی در گامهای اول خود تونی بلر را در بریتانیا پائین بکشد. اگر کارها در عراق اشغال شده به کام آمریکا نچرخد، حتی غیرمحمتمل نیست که جرج بوش پسر در انتخابات ۲۰۰۴ به سرنوشت پدر دچار شود. انترناسیونالیسم هیچگاه صرفاً یک پرستیپ اخلاقی نبود، اما در آغاز قرن بیست و یکم انترناسیونالیسم توصیف عینی واقعیت ارتباط متقابل مبارزات زحمتکشان و محرومان جهان شده است.

۸۳ سال پیش، در ماه مه ۱۹۲۰، وقتی خبر قطعی شدن قیمومیت بریتانیا بر عراق در کنفرانس سن رمو به مردم عراق رسید، آنچه مورخان «انقلاب کبیر عراقی» (الثوره العراقیه الکبری) نامیده اند بمدت سه ماه نیروهای نظامی امپراتوری بریتانیا را زمینگیر کرد. دولت بریتانیا با عجله از هند نیروی نظامی به عراق اعزام کرد، و تنها با بمباران هوایی (که جدیدترین تکنولوژی جنگی آن عهد بود) موفق به سرکوب انقلاب شد. به گفته تاریخ نویسان، «انقلاب کبیر عراقی» نخستین تلاشی است که شکافهای قبیلهای و مذهبی را

به نقل از

بارو

شماره ۱۷، اسفند ۱۳۸۱ و فروردین ۱۳۸۲، آوریل ۲۰۰۳

ماهنامه اتحاد سوسیالیستی کارگری
www.wsu-iran.org